

نهضت ترجمه در جهان اسلام*

نوشته ابراهیم مذکور

ترجمه اسماعیل سعادت

هر دین نوی که می آید تا اصول و شرایع خود را به مردمان ابلاغ کند لاجرم نخست تمامی توجه معتقدان خود را به احکام و وصایای خود جلب می کند. بنابراین طبیعی است که نهضت علمی اسلام از قرائت و تفسیر قرآن و حدیث آغاز شود. محمد (ص) خود نخستین آموزگار بلند پایه ای بود که درس شریعت و حقوق و اخلاق و تاریخ به شاگردانش می آموخت و صحابه بزرگش نیز از سرمشق او پیروی می کردند و تعالیم او را به دیگران انتقال می دادند.

این مدرسه نخستین اسلام بدین جا متوقف نماند، در طلب علم به جهان متمدن تر از جهان اعراب پیش از اسلام روی آورد. اسلام، در پی فتوحات برق آسای خود، بر سرزمینهای پهناوری با میراثهای بزرگ فرهنگ و تمدن استیلا یافت. یهودیان و مسیحیان به دین نو گرویدند و ایرانیان و هندیان و سُرّیانیان و مصریان و مغربیان و اسپانیاییان به شریعت پیروز گردن نهادند. آنهایی هم که خواستند بر معتقدات کهن خود باقی بمانند توانستند راهی برای همکاری با سران اسلام بیابند. تساهل و اعتدال اعراب نسبت به ملت‌های مغلوب، خاصه در مبادی دوران شکوفایی اسلام، احتمالاً در تاریخ ملت‌های غالب بی سابقه است. ازدواج میان مسلمانان و یهودیان، یا میان مسلمانان و مسیحیان به رغم مخالفت آباء کلیسا شیوع بسیار یافت. عربی زبان مشترکی شد برای همه ساکنان سرزمینهای اسلامی. پزشکان حاذق و دانشمندان بزرگ (یهودیان و مسیحیان عموماً و نسطوریان خصوصاً) مقربان درگاه خلفای اسلامی شدند و به این ترتیب اختلاط بزرگی میان عناصر گوناگون جهان اسلام فراهم آمد و مبادله همه جانبه اندیشه‌های عقلانی در این جهان نورونق گرفت. اعراب خود را در تماس مستقیم با تمدن یونانی - ایرانی یافتند و تحت تأثیر مستقیم و عمیق آن قرار گرفتند. امروز دیگر کسی خریدار این نظریه ناصواب نیست که عربستان قبل از اسلام جهان فرو بسته‌ای به روی تمدنهای زمان خود بوده است. اما این نیز بدیهی است که اسلام بر فرصت‌های ایجاد پیوند نزدیک با دیگر ملت‌ها افزود.

این سخن که گویا علم و فلسفه مسلمانان یکباره به وجود آمد وجهی ندارد، طبیعت زندگی عقلانی با چنین فرضی سازگار نیست. در عربستان نیز مانند یونان تفکر عقلانی تحت تأثیر عوامل متعدد مذهبی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی شکل گرفت. در

سالهای آغاز برآمدن اسلام، مسلمانان اهتمام خود را منحصرأ مصروف گسترش قدرت و اشاعه آیین اسلام در سرزمینهای همسایه کردند. چون از این کار برداشتند، صلح حکمفرما شد و اندیشه عقلانی اوج گرفت. معمولاً امویان را نکوهش می کنند که ذوق علمی نداشتند و در نتیجه در دوران فرمانروایی خود نهضت علمی را تشویق نکردند. این تا حدی درست است، ولی نباید از یاد برد که جنگهای پیاپی داخلی و خارجی قرار و آرام از خلفای اموی گرفت و طبیعتاً شکوفایی علوم مسلمانان را تا برآمدن خاندان عباسی به تأخیر انداخت. البته عباسیان نیز ایمن از جنگ نزیستند، ولی در آغاز فرمانروایی خود زندگانی نسبتاً آرامتر و قدرت پابرجاتری داشتند.

۱. نخستین کوششهای مسلمانان در کار ترجمه

در پایان قرن اول هجری، مترجمان اسلامی خرد خُرد چیزهایی ترجمه می کردند، ولی نهضت واقعی ترجمه تنها از نیمه دوم قرن دوم پا گرفت. در قرن سوم هجری، یعنی عصر کلاسیک اسلام، این نهضت به اوج خود رسید و تا پایان قرن پنجم ادامه یافت. در قرنهای ششم و هفتم نیز به مترجمانی برمی خوریم، اما آنها همه در مرتبه ای فروتر جای می گیرند، زیرا هیچ کاری که چنگی به دل بزند عرضه نکردند. بنابراین مسلمانان بیش از سه قرن سخت مشغول ترجمه آثار علمی و فلسفی و ادبی و مذهبی تمدنهای کهن بودند و از میراث انسانی بزرگی که سرچشمه های آن در شش زبان شناخته آن زمان یعنی عبری و سریانی و فارسی و هندی و لاتینی و از همه مهمتر یونانی بود برخوردار شدند. مؤسسه ای علمی به نام بیت الحکمه برای جای دادن مترجمان و حفظ آثار آنها بنیان نهادند و هیئتهایی در جستجوی کتابهای ارجمند به ایران و هند و قسطنطنیه گسیل داشتند و برای آنکه اندیشه های مضبوط در زبانهای دیگر را با امانت تمام به زبان عربی برگردانند هم ترجمه کردند و هم ترجمه های پیشین را تصحیح یا دیگر بار ترجمه کردند. این ترجمه های گوناگون سرآغاز علم آنها و تحقیق و تتبع آنها بود.

می گویند که کار خود اندامساز است، و نیازهای آدمی خود نیروی محرکه هر نوع فعالیت جسمانی یا فکری را تشکیل می دهد. به همین سبب است که مسلمانان برای تغذیه روان و تن به

دستاوردهای تمدنهای کهن روی آوردند. با این همه نخستین ترجمه های آنها در زمینه علمی بود که رابطه مستقیم با کار و زندگی روزمره داشت، زیرا همواره نخست باید زیست و آنگاه به فلسفه پرداخت. خالد بن یزید، حکمران مصر در زمان خلافت امویان، رغبتی تمام به کیمیا و علوم طبیعی داشت که شاید معلول اقامت او در مصر بود و کتابهایی نیز در کیمیا نوشت. این حکمران کیمیا دوست فرمان داد تا حکمای اسکندرانی کتابهای کیمیایی و طبّی را که به زبان یونانی یا قبطی بود به عربی ترجمه کنند. به گفته ابن ندیم این نخستین ترجمه ای بود که در جهان اسلام صورت گرفت و اینکه ابن خلدون، و نیز ژوردن Jourdain، کتاب اصول اقلیدس را نخستین کتاب یونانی دانسته اند که به فرمان منصور خلیفه عباسی به عربی ترجمه شده است حکمی است نادرست. حجیت ابن ندیم در این باره انکار ناپذیر است و ترجمه های خالد بر ترجمه هایی که در زمان حکومت خاندان عباسی صورت گرفته زماناً تقدم دارد. به فرمان خلیفه دیگر اموی یعنی عمر بن عبدالعزیز که در میان خلفای خاندان خود از همه بیشتر به علم رغبت داشت رساله ای هم در طب به عربی ترجمه شد. اما این ترجمه ها همه ناقص بود و غالباً جز کنجکاوهای شخصی را ارضا نمی کرد و در نتیجه اهمیت چندانی نداشت.

۲. خدمات عباسیان

این افتخار به خاندان عباسیان باز می گردد که ترجمه های اسلامی را با جدیت تمام و به شیوه ای درست تمشیت دادند. دومین خلیفه آنان، یعنی منصور که شوقی واقف به علم داشت، عصر بزرگ تفحصات علمی عرب را گشود، بغداد را بنیان نهاد (۱۴۵ ه.ق. ۷۶۳/ میلادی) و وارث آن و اسکندریه کرد و در اثنای بنای این دارالخلافه عباسی به جستجوی پزشکان و مترجمانی برآمد که راهگشای فرهنگ اسلامی شدند. جانشینانش نیز همان راه و روش او را دنبال کردند، خاصه مأمون که نهضت نوآوری را به کمال رسانید و بر تشویق ترجمه و مطالعه تحقیقی آثار کلاسیک

آن را کار دست دوم به شمار آورد و حاصل سخن اینکه بیرون از قلمرو عباسی، هیچ کوشش جدی برای ترجمه در جهان اسلام صورت نگرفت.

۳. مترجمان بزرگ

عباسیان برای کفایت این مهم، یعنی ترجمه آثار علمی و فلسفی به زبان عربی، به زبان‌دانان ایرانی و هندی و صابئی و یهودیان و مسیحیان توسل جستند. در آن زمان سه مرکز ترجمه عبارت بود از اسکندریه و جندی‌شاپور و حران. مهمترین کوشش برای ترجمه به زبان عربی در مکتب اسکندریه آغاز شد. اسکندریه که وارث آتن بود واسطه‌ای شد میان اندیشه یونانی و اندیشه اسلامی؛ تأثیر آن در علم و فلسفه اسلامی بسیار عظیم است: کیمیای عربی عمده حاصل این تأثیر و طب اسلامی اساساً جالینوسی و بهتر بگوییم اسکندرانی است. در زمینه فلسفه هم در سطور بعد به سهم مکتب نو افلاطونی در مکتب عربی اشاره خواهیم کرد. و اما جندی‌شاپور شهری بود که منصور خلیفه عباسی نخستین مترجمان خود را در آن جستجو کرد، شهری که خسرو اول انوشیروان مدرسه مشهور طب را در آن تأسیس کرده بود. خاندان نام‌آور و دانشمند خیز بختیشوع که تقریباً بسیار در دستگاه خلافت عباسی یافتند و به عالم طب و ترجمه به زبان عربی خدمتی بسزا کردند از جندی‌شاپور برخاسته بودند. و بالأخره در مورد حران باید گفت که این شهر مأمن تمدن یونان کهن بود و عده کثیری دانشمند و مترجم به جهان اسلام داد که از آن میان می‌توان از ثابت بن قرة و پسرش سنان بن ثابت و البطانی منجم و ریاضیدان و ابن وحشیه گیاهشناس و صاحب کتاب الفلاحة النبطیه (۲۹۲ ه. ق.) نام برد. بیشتر مترجمان اسلام از مردم این سه شهر بزرگ و تقریباً همه از پزشکان نسطوری یا یعقوبی و از ادامه دهندگان فلسفه یونانی در شرق بودند.

در اندک زمان مسلمانان دوش به دوش استادان مسیحی خود دست به کار ترجمه و تفسیر کتابهای غیر عربی، اعم از

افزود. بدین ترتیب کوشش والای نخستین خلفای عباسی سبب نشو و نمای حیات علمی در سرزمینهای اسلامی شد. اما در عین حال دور از انصاف است که قدر دیگر دستداران علم را که ابن ابی اصبیعه در فهرست بلندی از آنها نام می‌برد نادیده بگیریم. رنان و پس از او کارادووو Carrade Vaux برآند که علم و فلسفه در شرق تنها در سایه حمایت بعضی از فرمانروایان زنده مانده است، اما از حق نباید گذشت که در کنار این فرمانروایان، مردمانی نیز بوده‌اند که شیفته آموختن بودند، چنانکه در آن زمان مساجد و مجامع غیر حکومتی به همان اندازه محل تحقیق و مطالعه بود که کاخهای بلند خلفا. اگر تفحص علمی تنها به دربارها محدود می‌ماند، هرگز این کار از محدوده آنها فراتر نمی‌رفت.

بغداد که به صورت کانون فکری جهان اسلام درآمد بود اشعه تابناک خود را به دیگر بخشهای آن می‌افشاند، مردم کشورهای دیگر از همه سو به زیارت این کعبه علمی می‌شتافتند. در اسپانیا (مقصود اسپانیای تحت حکومت اسلامی است که نویسندگان غرب آن را به نام آندلس می‌خواندند.) که در آن ملاحظاتی سیاسی غرب را از شرق جدا می‌کرد دانشمندان از همکیشان شرقی خود ترجمه‌ها و البته دیگر تحقیقاتشان را اخذ می‌کردند. مقری^۱ فصلی از کتاب خود را به ذکر نام اسپانیاییانی اختصاص داده است که به عزم علم‌آموزی به بغداد رفتند. جای شگفتی است که چرا اسپانیا، این همسایه نزدیک جهان غرب، خود در این کار عظیم ترجمه شرکت نداشته است. ولی باید در نظر داشت که نهضت علمی در این سرزمین دیرتر از شرق فرا رسید و در نتیجه اسپانیاییان نیازی ندیدند که به کتابهای یونانی یا لاتینی مراجعه کنند، زیرا ترجمه‌های عربی این کتابها را که در بخش دیگر اسلام فراهم آمده بود در دسترس خود داشتند. البته نوشته‌اند که در اسپانیا در روزگار فرمانروایی عبدالرحمان سوم ترجمه کتاب (الحشایش و) النباتات دیوسکوریدوس (دیسکوریدس) را [که در بغداد به دست اصطفی بن باسیل صورت گرفته بود] تصحیح و تکمیل کردند، ولی این کاری است که باید

فارسی و هندی و عبری و سریانی، شدند. آیا یونانی هم می‌دانستند؟ رنان به ضرس قاطع می‌گوید که «در هیچ زمانی، هیچ دانشمند مسلمانی یونانی نمی‌دانسته است» ولی حقیقت این است که نمی‌توان به این آسانی چنین حکمی روا داشت. مثلاً پاره‌ای از زندگینامه نویسان نوشته‌اند که ظاهراً کندی این زبان را می‌دانسته و از آن کتابهایی به زبان عربی ترجمه کرده است. ولی از سوی دیگر اگر رسالات کوچکی را که از او برجای مانده است بررسی کنیم، هیچ نشانه‌ای که گواه این معنی باشد در آنها نمی‌یابیم. احتمال دارد که از طریق مترجمان بسیاری که در اطرافش بودند اطلاع اندکی از زبان یونانی به دست آورده باشد، و با این اطلاع اندک بوده که ترجمه‌های مغلوط را تصحیح می‌کرده است. در مورد دیگر فیلسوفان مسلمان می‌توان گفت که آنها مطمئناً یونانی نمی‌دانسته‌اند. این اشتباه بزرگ هر بلو Herbelot و بسیاری دیگر از نویسندگان را که گویا ابن رشد آثار ارسطو را از یونانی به عربی ترجمه کرده است مونک Munk و رنان Renan باز نموده‌اند و ما نیازی نمی‌بینیم که بدان بازگردیم.

تقریبی که مترجمان در نزد خلفا و شخصیت‌های بزرگ اسلامی داشتند و اهمیتی که مردم به آثار آنان می‌دادند حاجت به تأکید ندارد. نوشته‌اند که هرون الرشید زوزی در دربار خود گفت که «هر که از من تقاضایی دارد به جبریل [بن بختیشوع] بگوید، من هر کار که او بگوید می‌کنم و هر تقاضای او را برمی‌آورم». و نیز آورده‌اند که حنین بن اسحاق ترجمه‌هایش را به مأمون برابر بازر می‌فروخت. البته این سخن افسانه می‌نماید، ولی در عین حال نشان می‌دهد که ترجمه و خاصه ترجمه‌های حنین از چه اعتبار بزرگی برخوردار بوده است.

در میان مترجمان ایرانی باید از عبدالله بن المقفع نام برد که شیوه او در نویسندگی هنوز هم سرمشق نویسندگان است. این نویسنده ایرانی تبار پس از آنکه اسلام آورد زبان عربی را به حد کمال آموخت و چند کتاب اخلاقی که نمونه بارز آن کتاب مشهور کللیله و دمنه است به عربی ترجمه کرد. پسرش محمد نیز پس از او چند رساله منطقی از جمله ایساغوجی فرفوروس و قاطیغوریاس و ارمینیاس و آنالوطیقای ارسطو را، که قبلاً در زبان فارسی شناخته بود، به عربی برگرداند. این ترجمه‌ها از جهت تاریخی شایان اهمیت خاص است، زیرا ظاهراً نخستین ترجمه‌هایی است

که از نظام فلسفی مشائی در زبان عربی به دست داده شده است. حاجی خلیفه می‌گوید که «اتین» نامی به فرمان خالد بن یزید آثار ارسطو در منطق را ترجمه کرده است. اگر این ترجمه واقعاً وجود داشته است می‌بایست مقدم بر ترجمه‌ای باشد که ما از آن سخن می‌گوییم. ولی می‌توان در وجود آن شک کرد، زیرا مورخان متقدم مانند ابن ندیم و القفطی هیچ اشاره‌ای بدان نکرده‌اند. ترجمه‌هایی که به دست محمد پسر ابن مقفع صورت گرفته غالباً به غلط به پدرش نسبت داده شده است. ابن خطای کهن را اخیراً نخستین بار پل کراوس در تحقیق محققانه‌ای آشکار کرده است.

ولی آثار ارسطو و بخش اعظم معارف یونانی مخصوصاً در مکتب بزرگ حنین (متوفی به سال ۲۶۰ ه. ق.) و پسرش اسحاق (متوفی به سال ۲۹۸ یا ۲۹۹ ه. ق.) و معاصران او به عربی ترجمه شد. این مکتب بلند آوازه که پیوسته بر آگاهیهای ما درباره آن افزوده می‌شود عده زیادی از دانشمندان و پزشکان و از جمله حجاج بن مطر و یحیی الیطریق (متوفی به سال ۲۲۰ ه. ق.) و قسطنین لوقا (متوفی در حدود سال ۳۰۰ ه. ق.) را در خود گردآورده بود. در این مکتب آثار کلاسیک را به عربی ترجمه می‌کردند و زبانهای گوناگون به شاگردانی می‌آموختند که کار استادان خود را پی می‌گرفتند. سرآمد این شاگردان حینش خواهرزاده حنین بود که بسیاری از آثاری را که حنین از یونانی به سریانی ترجمه کرده بود از سریانی به عربی ترجمه کرد و با این همه این خویشاوندی را گران پرداخت، زیرا به سبب شهرت حنین، یا به سبب شباهت میان نام او و نام حنین در کتابت عربی، بیشتر ترجمه‌های خواهرزاده به دایمی نسبت داده شده است!

حنین و اسحاق زبانهای عربی و فارسی و سریانی و یونانی خوب می‌دانستند و در جستجوی آثار فلسفی و علمی به همه جا مخصوصاً به سرزمین روم شرقی سفر می‌کردند. حنین دو سال در روم شرقی ماند تا یونانی بیاموزد. این مترجم تیزبین در نوشته‌ای که از خود برجای نهاده و اخیراً منتشر شده است از شیوه ترجمه و درستکاری و امانتی که در کار ترجمه نشان می‌داده است سخن

می‌گوید و اعتراف می‌کند که بعضی از متونی را که در جوانی بد ترجمه کرده بوده دیگر بار ترجمه کرده است. در این نوشته از مترجمان معاصر خود که با شتابزدگی ترجمه‌های ناقصی عرضه می‌کردند انتقاد می‌کند و بر این نکته تأکید می‌کند که تمام ترجمه‌ها و تصحیحاتش مبتنی بر منابع یونانی است که از آنها یک یا چند نسخه در دست داشته است.

اسحاق که مانند پدرش حنین با امانت و دقت نظر ترجمه می‌کرد در جهان اسلام بزرگ شده بود و به زبان عربی سخن می‌گفت و به همین سبب مستقیماً به زبان عربی ترجمه می‌کرد، برخلاف پدرش که غالباً متون یونانی را به سریانی ترجمه می‌کرد، بدین امید که سپس آنها را به عربی برگرداند یا این کار را به عهده دیگران بگذارد. افتخار انتقال فلسفه مشائسی به جهان اسلام مخصوصاً به اسحاق باز می‌گردد، زیرا بیش از نیمی از آثار ارسطو به دست او ترجمه یا تصحیح شده است. تخصص او در این زمینه ایجاد اعتبار بزرگی برای کارهای فلسفی او کرده است و دلیل آن همین بس که ترجمه ارغنون او را الـدستور می‌خواندند و دیگر ترجمه‌های ارغنون را با آن مقایسه می‌کردند. خلاصه کلام اینکه اسحاق و پدرش بی‌گمان بزرگترین مترجمان جهان اسلام بوده‌اند.

دانشمند مسیحی دیگری به نام یحیی بن عدی (متوفی به سال ۳۶۳ ه. ق.) در کار ترجمه به حنین و اسحاق کمک می‌کرد، او ترجمه‌های سریانی را که حنین از متون یونانی به دست داده بود به عربی برمی‌گرداند. بعلاوه با جدیت ستایش‌انگیزی به نقل آثار ارسطو به جهان اسلام یاری کرد. شاید بتوان او را، پس از اسحاق، مهم‌ترین مترجم آثار فلسفی و منطقی دانست. او که شاگرد دو منطقی بزرگ یعنی فارابی و ابوبشر متی بن یونس بود، نه تنها به عنوان مترجم بلکه همچنین به عنوان نظریه‌پرداز و شارح، حجت بزرگی بسود، و او را «المنطقی» به همین سبب می‌خواندند. نامش غالباً در نخستین کتابهای منطقی عربی برده شده است. نسخه ارغنون محفوظ در کتابخانه ملی پاریس چندین بار از او نام برده و او را منبع موثق خوانده و این‌ندیم که از

معاصران او بود از آثار و تبخّرش یا تحسین یاد کرده است. بنابراین می‌توان گفت که یحیی بن عدی، این مترجم دانشمند یعقوبی، یکی از نخستین مترجمانی است که انتشار ارغنون ارسطو در جهان اسلام را بدانها مدیونیم.

«کارا دووو» مترجمان اسلامی را بحق «اصحاب دایرة المعارف» (آنسیکلوپدیستها) می‌خواند؛ پیش از او یکی از تذکره‌نویسان عرب آنها را مترجمان عالم نامیده بود. در حقیقت آنها در علوم عملی و نظری گوناگون تبحر داشتند، ولی عمده به کار طب می‌پرداختند. در آن زمان صفت بارز علم تحقیق عمیق در منابع تاریخی و اسناد و متون بود. پاره‌ای از مترجمان، علاوه بر محقق بودن، معرفت عمیقی در زمینه‌های خاص داشتند. چنانکه گفتیم، اسحاق در فلسفه و ترجمه آثار فلسفی توانا بود و اشتغال عمده پدرش مطالعه و ترجمه آثار پزشکی بود. شهرت او بیشتر به عنوان مترجم تمامی کتب طبی جالینوس است. البته این سخن بی‌گمان مبالغه‌آمیز است، ولی محقق است که او در علم پزشکی تخصص داشت و در ترجمه آثار پزشکی توانا بود. مترجم صابئی دیگر به نام ثابت بن قره (متوفی به سال ۲۸۸ ه. ق.) نوشته‌هایی در علم هندسه به جای گذاشته است که مقام والایی در تاریخ ریاضیات به او می‌دهد. به این ترتیب خلفا و سران مسلمانان هدایت اولیه نهضت علمی خود را به دست مردان کاردانی سپردند و این هدایت‌کنندگان کاردان آثار دانشمندان بزرگ یونانی و موارث فکری هند و ایرانی را از طریق ترجمه به مسلمانان منتقل کردند.

۴. موضوع ترجمه‌های اسلامی

گفتیم که کیمیا و طب نخستین علوم می‌بود که توجه مسلمانان را به خود جلب کرد، ولی ذهن آدمی همینکه در راه تحقیق افتاد، تا ارضا نشود و تا به مقصود دست نیابد یا دست کم تا گمان نکند که به مقصود دست یافته است آرام نمی‌گیرد. بعلاوه شاخه‌های گوناگون دانش با پیوندی طبیعی به یکدیگر مرتبط

است، خاصه در مکاتبی که تعلیم به تمام معنی جنبه دایره المعارفی داشته است. از این رو نهضت علمی اسلام به کیمیا و طب اکتفا نکرد و به دیگر تحقیقات در علوم طبیعی و مابعدالطبیعی و دینی روی آورد. کتاب مقدس و اناجیل و آثار مانوی و زردشتی را که در تشکّل علوم دینی مسلمانان سهمی بسزا داشت ترجمه کرد. در نجوم و ریاضی و سیاست آثاری را از هندی و فارسی به عربی برگرداند. از آن گذشته کتب هندسه و طب و نجوم یونانی نیز به عربی ترجمه شد. ما در اینجا به ذکر این ترجمه‌های متفاوت و تأثیر آنها در فرهنگ عرب نمی‌پردازیم. موضوع سخن ما تنها فلسفه و مخصوصاً منطق است.

در فلسفه، مسلمانان، با پاره‌ای از فیلسوفان پیش از سقراط و نیمه سقراطی و سوفسطایی و شکاکسی و رواقسی و ایقوری آشنایی داشتند. نشانه‌های آشکاری از جزء لایتجزای ذیمقراطیس و ایقور در مکاتب بزرگ کلامی اسلام دیده می‌شود. مذهب اصالت مادی رواقی تأثیر انکارناپذیری در معتزلیان نخستین داشته است، مثلاً نظام قائل به آرای بود که آشکارا منشأ رواقی داشت. پاره‌ای از آرای شکاکان یونانی نیز خاصه آن بخش از آرای این مکتب که معارض فلسفه ارسطویی است، در اندیشه بعضی از متکلمان دیده می‌شود، و بالأخره اینکه تذکره نویسان عرب گزیده‌های کوتاهی از آرای طالس و فیثاغورس و آناگسگورس و امپدوکلس به دست داده‌اند. کاملترین نمونه آنها را در ملل و نحل شهرستانی می‌توان یافت. با این همه باید گفت که این اطلاعات ناقص و حتی گاهی نادرست است، و این متفکران اسلامی ظاهراً تصور کاملاً روشنی از این نظام‌های متنوع فلسفی نداشتند، چنانکه شهرستانی فلسفه فیثاغورس را با فلسفه نوافلاطونی اشتباه می‌کند و بعضی از آرای نوافلاطونی را به رواقیان نسبت می‌دهد. در حقیقت مسلمانان با فلسفه یونانی، سوای افلاطون و ارسطو، تنها به طریق غیرمستقیم و از خلال نوشته‌های تاریخی پلوتارک و جالینوس و فرفورئوس آشنایی یافته بودند.

در میان ترجمه‌هایی که از آثار فلسفی قدیم یونانی به زبان عربی صورت گرفته است کمتر ترجمه‌ای می‌شناسیم که موضوع آن اثری سوای آثار فلسفی افلاطون و ارسطو و مفسران و شارحان آنها باشد. مترجمان اسلامی مهمترین مکالمات افلاطون

از قبیل کتاب سیاست یا کتاب السیاسه (ترجمه فارسی به نام جمهور) و نوامیس (کتاب النوامیس) و سوفسطایی (سوفیست) و فیدون و رساله دفاع از سقراط را ترجمه کردند. ما نادرستی این نظریه را که بنا بر آن افلاطون در نزد مسلمانان خوب شناخته نبوده است در جای دیگر نشان داده‌ایم و ثابت کرده‌ایم که، برعکس، او تأثیر بسزایی در مکاتب مختلف اسلام داشته است.^۲ بنیانگذار آکادمیا با سرمشق زندگی خود و با عرفان و فلسفه مبتنی بر اصالت روح خود شایانی آن را داشته است که مورد توجه متکلمان و زهاد و فلاسفه اسلامی قرار گیرد.

با این همه مقصود ما این نیست که افلاطون در نزد مسلمانان از همان منزلت و اعتبار ارسطو برخوردار بوده است. ارسطو بی‌گمان استاد بلامعارض اسکولاستیک اسلامی است. رنان بر تحسین تعصب‌آمیز فیلسوفان اسلام از او انگشت تأکید می‌گذارد. به همین سبب بود که مترجمان همه با اشتیاق تمام در طلب آثار او بودند و تقریباً تمامی کتب طبیعی و مابعدالطبیعی و اخلاقی و اقتصادی و منطقی او را چندین بار ترجمه کردند. مخصوصاً ارغنون او از منابع متفاوت و به دست نامدارترین مترجمان به عربی ترجمه شد، آن را از روی ترجمه‌های فارسی و سریانی یا نسخه‌های یونانی ترجمه کردند. در میان این مترجمان، گذشته از حنین و عبدالمسیح بن ناعمه و ابوبشر متی که بیشتر آنها محققان و منطقیانی بودند که با چند زبان آشنایی داشتند، می‌توان از محمد بن المقفع و اسحاق و یحیی بن عدی نام برد.

برای نیک دریافتن آثار ارسطو لازم بود که آنها را در روشنایی که تفسیر مفسران بر آنها می‌افکند بخوانند و با تکیه بر منابع و نسخ اولیه‌ای که از آنها در دست بود توضیح و تبیین کنند. از این رو به آثار شاگردان بلافصل او و بنیانگذاران مکتب مشایی مراجعه کردند. در میان آنها بیش از همه ثوفراستس که روابط نزدیکی با ارسطو داشت از طریق نوشته‌هایش نزد مسلمانان شناخته بود. پس از او اسکندر افرودوسی بود که در نزد فلاسفه مسلمان اعتباری تقریباً همسنگ اعتبار ارسطو داشت. او به قول

این سینا «فاضل المتأخرین» بود. شرح‌های او بر مابعدالطبیعه و آنالوطیقا را همگان به چشم تحسین می‌نگریستند. شرح کتاب النفس سرآغاز نظریه معروف عقل بنود که تأثیر عمیق در اسکولاستیک اسلامی و سراسر قرون وسطی بخشید. بنابراین مکتب مشائی مستقیماً مورد مطالعه اعراب قرار گرفت و از طریق آثار بزرگترین نمایندگان این مکتب شناخته شد.

جالینوس متفکر یونانی دیگر نیز که معاصر اسکندر افرویدی بود در نهضت علمی سرزمینهای اسلامی نه تنها به عنوان پزشک بلکه همچنین به عنوان مورخ و فیلسوف تأثیر قطعی داشت. به توسط او بود که آراء رواقیان و شکاکان در نزد مسلمانان شناخته شد. شهرت تیمائوس افلاطون تا حد زیادی مدیون اوست؛ وی با شرحی که بر این رساله نوشت آن را در سراسر ادبیات سریانی و عربی و اواخر ایام قدیم معرفت بخشید. نوشته‌های او در منطق در میان مترجمان و منطقیان اسلام مشتاقان بسیار داشت.

اگر فیلسوفان اسلامی ارسطو را تنها از طریق آثار خودش و آثار مشایبان شناخته بودند، بی‌گمان آرای می‌داشتند متفاوت با آرای که برای ما به جای نهاده‌اند. ولی مکتب اسکندرانی میان مسلمانان و ارسطو واسطه شد و این واسطه تأثیر نیرومندی در آنها بخشید. تأثیر مکتب اسکندرانی در فیلسوفان خاصه از آن جهت زیاد بود که این تأثیر مستقیم بود و از آن گذشته مکتب اسکندرانی حاوی اندیشه‌های سازگار شده با توقعات دینی بود. بعلاوه خود ارسطو نیز تنها ازورای منشور دگرگون‌نمای نو افلاطونیان شناخته شده بود. بی‌جهت نیست که فلاسفه اسلامی ظاهراً کمتر با شاگردان بلافصل ارسطو آشنایی داشتند تا با فرفورئوس و تمیستیوس و آمونیوس و سیمپلیکیوس و یحیی نحوی، و تعجبی هم ندارد، زیرا این شارحان اسکندرانی معلمان بی‌واسطه و نزدیکترین اسلاف آنها بودند. شهرستانی از فرفورئوس و تمیستیوس (ثامسطیوس) با عباراتی ستایش آمیز یاد می‌کند و آنها را شارحان روشن بین اندیشه ارسطویی می‌شمارد. لکن به نظر او چنین می‌آید که آنها اندیشه ارسطویی را با آراء نو افلاطونی یکی می‌دانسته‌اند. فارابی آشکارا به آمونیوس اشاره دارد و نظریاتی را از او اقتباس می‌کند. یحیی نحوی با نظریه خود درباره آفرینش جهان و مشاجراتش با فلسفه ارسطویی توانست عنایت متکلمان را

به خود جلب کند. تقریباً تنها در پرتو شروح اسکندرانی بود که ارغنون ارسطو در عربی دریافته شد. این شروح از بعضی جهات مکمل ارغنون بود و همزمان با ترجمه آن ترجمه شد. در مورد دیگر شروح و تفاسیر نو افلاطونی نیز که در نزد مسلمانان جزء لاینفک آراء ارسطویی شمرده می‌شد وضع به همین منوال بود. خلاصه اینکه این مکتب به سبب موقعیت خاص تاریخی و جغرافیایی خود نظامات فلسفی و نوشته‌های خود را در جهان اسلام انتشار داد. اگر فلسفه ارسطویی رکن اساسی آراء فلسفی اسلام است، فلسفه افلاطونی و نو افلاطونی مواد و مصالح انکارناپذیر آن را تشکیل می‌دهد. خصلت نو افلاطونی این فلسفه را از مدتها پیش دریافته‌اند، اما هنوز معلوم نشده است که منابعی که این مواد و مصالح نو افلاطونی از آن برگرفته شده است کدام است. گاهی این منابع را در اثناها (نه گانه‌ها) جستجو می‌کنند و گاهی در ائولوجیای منحول و کتاب العلل. در مورد افلوطنین (الشیخ الیونانی) باید گفت که آثار او هرگز به عربی ترجمه نشده بود، هر چند شهرستانی او را استاد مکتب اسکندریه می‌نامد و به پاره‌ای از مهمترین نظریات او اشاره می‌کند. ائولوجیای منحول و کتاب العلل بی‌گمان پزواک آراء او را به گوش فیلسوفان جهان اسلام رسانده است، ولی باید بر این دو کتاب تفسیرات فلاسفه اسکندرانی را نیز افزود که فلسفه ارسطویی مسخ شده‌ای را که با آراء افلاطونی و رواقی و نو افلاطونی مشتبه شده بود به مسلمانان انتقال داد؛ این نکته‌ای است که کاملاً ناشناخته است. وقتی که فرفورئوس یا سیمپلیکیوس فلسفه ارسطو را شرح و تفسیر می‌کنند نمی‌توانند خود را به تمامی از اندیشه‌های خود آزاد کنند یا آراء مکتب خود را کاملاً به یک سو گذارند. بنابراین تجدید حیات فلسفه ارسطویی در قرن دوم که راوسون Ravaisson و رنان آن را باز نموده‌اند فلسفه ارسطویی خالص کامل عیاری را عرضه نداشته است. شارحان مکتب اسکندریه همواره می‌کوشیدند تا فلسفه‌های افلاطونی و مشائی و رواقی را یکجا جمع کنند و با هم آشتی دهند. به گمان ما اظهار نظر روشن درباره فلسفه اسلامی مستلزم در دست داشتن شروح اسکندرانیان و مشایبان بزرگ است؛ تا زمانی که این شروح در دست نباشد اظهار نظرهای ما درباره تاریخ تفکرات فلسفی در سرزمینهای اسلامی ناقص و غیر قطعی است.



مسلمانان، در منطق، دست کم مستقیماً، نه با «جدل» رواقیان آشنایی داشتند و نه با «معیار» ایقور. نیازی به گفتن نیست که نوافلاطونیان در منطق نظریه‌ای خاص خود عرضه نکردند؛ عرفان آنها تا اندازه‌ای مخالف این امر بود. وانگهی «جدل» افلوپین بیشتر مابعدالطبیعی و ماوراء تجری بود. آنچه تمامی مادّات منطق اسلامی را تشکیل می‌داد ارغنون ارسطو بود، البته پس از آنکه شارحان و مفسران متقدم آن را تحلیل و توضیح کردند. این ندیم در فهرست بلندی که از کتابهای هندی می‌دهد از کتابی به نام کتاب حدود منطق الهند نام می‌برد. آیا این کتاب، آن گونه که از نامش برمی‌آید، به راستی در زمینه منطق بوده است؟ به جرئت نمی‌توان به این سؤال پاسخ آری داد، زیرا کلمه منطق به معنی گفتار و زبان نیز هست. اگر کتاب مورد بحث واقعاً درباره منطق بوده است احتمال دارد که همان نیایه Nyāya گوئمه Gotama باشد^۲؛ ولی آن گاه این سؤال پیش می‌آید که آیا این کتاب به عربی ترجمه شده بوده است؟ فکری که بر ذهن غلبه می‌کند این است که به این سؤال پاسخ منفی بدهیم، زیرا هیچ ردّیابی از آن در ادبیات عرب دیده نمی‌شود و خود این ندیم نیز به چنین ترجمه‌ای اشاره نمی‌کند.

۵. ارزش ترجمه‌های عربی

تاریخ از ترجمه‌های عربی چیز زیادی برای ما نگاه نداشته است، اندک مقداری هم که از آنها بر جای مانده در چهارگوشه جهان پراکنده و میان کتابخانه‌های خاور و باختر منقسم شده است. البته احوط آن می‌نماید که پیش از انتشار این اسناد و مقابله آنها با متون اصلیشان درباره ارزش ترجمه‌های عربی حکمی قطعی و کلی نکنیم، لیکن ما در پرتو بعضی مطالعات اخیر و نسخه‌هایی که بررسی کرده‌ایم و نیز در پرتو شیوه حاکم بر کار ترجمه‌های اسلامی به خود اجازه دادیم که در این کار قدم پیش گذاریم.

از مواظبت دقیق و اوصاف اخلاقی و اطلاعات بس گسترده مترجمان اسلامی که بگذریم، آنچه بیش از همه شایان توجه است این است که آنها در کار ترجمه از شیوه‌ای کاملاً علمی پیروی می‌کردند. یک متن چندین بار به دست مترجمان مختلف و از روی منابع متفاوت ترجمه می‌شد. وانگهی مترجمان ترجمه‌هایی را که قبلاً با اشتنازدگی یا به دست کسانی با صلاحیت اندک

عربی از کتابهای ریاضی یونانی از مبدأ زبان سریانی صورت نگرفته است. بعدها زبان سریانی از طریق زبان عربی خود را غنی ساخت و از زبانی که خود بدان وام می‌داد وام بسیار گرفت. تحقیقات اسلامی بی‌گمان حیات تازه‌ای به ادبیات سریانی دمید. وانگهی اعراب بدان قناعت نکردند که کتابهای یونانی را که سابقاً به سریانی ترجمه شده بود کماهی پذیرند. سعی وافر داشتند که به سرچشمه اصلی آنها باز گردند. چنین خبر می‌دهد که ترجمه‌های سریانی مفلوط کهن را، از طریق مقابله آنها با متون اصلی یونانی‌شان، تصحیح کرده است. در آن روزگار در جهان اسلام میان خلفا و سران مسلمان در تحصیل اسناد اصیل و ترجمه آنها به عربی نوعی رقابت حکمفرما بوده است.

با این همه برخی از مترجمان شیوه غیر مستقیمی در ترجمه پیش گرفتند که چون حاصل آن کاری «دست دوم» بود چندان اعتمادی به دل القا نمی‌کند. این گونه مترجمان معمولاً از یونانی به سریانی ترجمه می‌کردند و سپس ترجمه سریانی را به عربی برمی‌گرداندند یا به همان ترجمه سریانی اکتفا می‌کردند و کار ترجمه از سریانی به عربی را به دیگران واگذار می‌کردند. شاید تصور شود که این مترجمان توانایی لازم برای ترجمه مستقیم از یونانی به عربی را در خود نمی‌دیدند. ولی چنین تصویری درست نیست، در حقیقت گذار ترجمه‌ها از سریانی بیشتر پاسخی بود به مقتضای شیوه ترجمه یا پاسخی بود به خواست خود مترجمان که می‌کوشیدند تا ذخایر تازه‌ای به زبان خود منتقل کنند. در مورد اول باید گفت که تقریباً همه مترجمان سریانی می‌دانستند، حال آنکه عده آشنایان به زبان یونانی در میان آنها بسیار اندک بود. از این رو شیوه کار اقتضا می‌کرد که یونانی‌دانان نخست متون یونانی را به زبان دیگری که ترجمه از آن آسانتر بود برگردانند. بنا بر این به سبب ندانستن زبان عربی نبود که آثار یونانی با گذار از سریانی به عربی منتقل می‌شد، بلکه به سبب آن بود که این کار نیازهای دیگر را برمی‌آورد و نوعی ناسیونالیسم روحانی را ارضا می‌کرد. شک نیست که مترجمان که غالباً سریانی بودند می‌خواستند در عین اغنای زبان عربی به غنای زبان خود نیز کمک کنند. به همین سبب است که آنها نه تنها متون یونانی بلکه متون عربی را هم به زبان سریانی برمی‌گرداندند، حتی پیش آمده است که آنها نخست از یونانی به عربی ترجمه می‌کردند و سپس ترجمه عربی را به سریانی

صورت گرفته بود مورد تجدید نظر قرار می‌دادند یا آنها را تصحیح می‌کردند. بعضی ارقام از این نظر بسیار گویاست: بیست و سه تن که بیش از نیمی از آنها یونانی می‌دانستند اهتمام به ترجمه یا ترجمه مجدد آثار ارسطو کرده‌اند و از بیست کتاب ارسطو که جهان اسلام می‌شناخته است تقریباً هشتاد و هشت ترجمه به دست داده‌اند، یعنی به طور متوسط برای هر کتاب بیش از چهار ترجمه. این آمار که نمونه‌های دیگری از آن را در مورد ترجمه‌های آثار جالینوس می‌توان ارائه کرد نشان می‌دهد که این مردان با چه فعالیتی کار می‌کردند و کارشان تا چه مایه پر بار بوده است. ترجمه‌های متفاوتی که آنها از یک متن به خصوص داده‌اند مطالعه تطبیقی و تحقیق دقیق درباره آن متن را ممکن ساخته است.

معمولاً بر ترجمه‌های عربی خرده می‌گیرند که بیشتر مبتنی بر ترجمه‌های سریانی است و در نتیجه چندان مطابق با اصل نیست. بدیهی است که ادبیات سریانی حلقه واسطه بین یونانی و عربی بوده و آخرین آثار اندیشه یونانی را از دستبرد ایام محفوظ داشته است. در قرن پنجم میلادی در مدرسه اِدسا فلسفه مشایی و دستور زبان و خطابه و موسیقی و پزشکی و نجوم تدریس می‌شده و مخصوصاً منطق در این کانون مطالعه و تحقیق مقام شایسته‌ای داشته است. چندین بخش از ارغنون ارسطو دو قرن پیش از برآمدن اسلام به زبان سریانی ترجمه شده بوده است. بسیاری از رهروان نهضت علمی در اسلام نسطوری یعنی سریانی بودند. این راهنمایان روشمند طبعاً نخست به منابع موجود در زبان خود و نوشته‌های آشنای خود روی آوردند. لکن ادبیات سریانی به حکم آنکه نسبتاً فقیر و اندک مایه بود همه آثار یونانی را نمی‌شناخت و در نتیجه از عهده تغذیه مطالعات وسیع جهان اسلام بر نمی‌آمد. عده زیادی از نوشته‌ها مستقیماً از یونانی به عربی ترجمه شده بود، زیرا ترجمه سریانی آنها موجود نبود. مثلاً ایساغوجی و ارمینیاس و آنالوطیقای اول تنها بخشهایی از ارغنون بود که سریانیان می‌شناختند. مسلمانان بعدها با استفاده از منابع یونانی به تکمیل آنها همت گماشتند. همچنین، تا آنجا که من می‌دانم، هیچ ترجمه

برمی‌گردانند.

شیوه‌ای که بدان اشاره کردیم به وسیلهٔ حنین فراوان به کار رفته است. ولی شگفت‌آور است که این مترجم که زبان عربی را نسبتاً دیر آموخته چگونه می‌توانسته است بدین روشنی و زیبایی به عربی چیز بنویسد. پاره‌ای از شروع و تفاسیر او که به دست ما رسیده است از وضوح و ایجاز چشمگیری حکایت دارد و ما مخصوصاً از این بابت خواننده را به رسالهٔ او دربارهٔ آثار جالینوس حواله می‌دهیم که در آن سبکی استوار و موجز و مستقیم به کار رفته است. در مورد کیفیت ترجمه‌های او، ما به گواهی برگستر اسر Bergsträsser که در این زمینه یکی از بزرگترین حجت‌هاست اعتماد می‌کنیم که پس از مقابلهٔ ترجمه‌های او با متون یونانی آنها صحت آنها و پابندی آنها را به حفظ امانت مورد تأیید قرار می‌دهد. بعلاوه نظریهٔ سیمون J. Simom را رد می‌کند که مدعی است که حنین کلمات ترجمه‌های خود را خوب بر نمی‌گزیده و الفاظ عامیانه به کار می‌گرفته است. بی‌شک حنین با وسواسی که در روشن نویسی داشته گاهی الفاظ رایج معمولی به کار می‌برده و سعی می‌کرده است که حق سخن را هر چه وفادارانه‌تر ادا کند، ولو اینکه این کار به قیمت فداکردن زیبایی سبک تمام شود. برگستر اسر توجه می‌دهد که صحت کلام او در حد کمال است و این احساس را به دل القا می‌کند که این صحت کلام مولود تکلفی رنج‌آور نیست، بلکه حاصل احاطهٔ مطمئن و بلا مانع او بر الفاظ و تعبیرات است. نقل یونانی او به عربی روان و درست و خالی از لفاظی است و همین خود موجب فصاحت کلام او شده است. این حکم را که به‌ویژه ناظر بر ترجمه‌های حنین است می‌توان بر تمامی ترجمه‌های اسلامی تعمیم داد، زیرا این ترجمه‌ها عمدهٔ یا کار خود حنین است یا به دست او و یا در مکتب او تصحیح و تسقیح شده است.

نسخهٔ خطی مهم ارغنون نیز که در کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوط است مایهٔ افتخار و مباهات مترجمان اسلامی است. این سند در نوع خود منحصر به فرد است و بهتر از هر سند دیگر امکان

می‌دهد که دربارهٔ ترجمه‌های عربی قضاوت کنیم، زیرا دربارهٔ موضوعی است که جایی برای تفننهای لفظی باقی نمی‌گذارد. این نوشته را عدهٔ زیادی از شرق‌شناسان و دانشمندان معاصر بررسی و بخشهایی از آن را چاپ و منتشر کرده‌اند و جملگی آن را ستوده‌اند. مونک در گفتاری دربارهٔ آن می‌گوید: «نگاهی اجمالی به هیئت انتقادی که این نسخهٔ گرانبها از خود نشان می‌دهد به حد کافی ما را قانع می‌کند که اعراب صاحب ترجمه‌هایی بوده‌اند در کمال صحت و دقت و نویسندگانی که بدون آشنایی با این ترجمه‌ها آنها را ابتدایی و خام و بیهوده دانسته‌اند در اشتباه عمیق بوده‌اند. این گونه نویسندگان بنای قضاوت خود را بر ترجمه‌های لاتینی نهاده‌اند که از ترجمه‌های عبری نشأت گرفته است نه از ترجمه‌های عربی.» این نسخه شامل یکی از کهنترین ترجمه‌های عربی ارغنون است و به همین جهت می‌توان از آن به عنوان سرآغازی برای مطالعات منطقی در جهان اسلام استفاده کرد. اثری است حاصل کار چندین نویسنده که سبک و زبان متفاوتی دارند، ولی در مجموع متن یونانی را با وضوح و دقت خالی از نقصی برگردانده‌اند. این اثر از جهت امانت در ترجمه در حد کمال است، به استثنای چند عبارت کوتاه که معنی آنها ظاهراً خوب دستگیر مترجم نشده است. مترجم به قدری پابند متن اصلی بوده که گاهی ترجمه تحت‌اللفظی از آب درآمده است، ولی می‌توان گفت که اگر مترجم عربی همواره موفق نبوده، باری همواره امین باقی مانده است. یک نکتهٔ جالب توجه در این سند این است که نویسندگان آن الفاظ ثابت و تقریباً مشابه الفاظ مکتب فلسفهٔ اسلامی به کار می‌بردند، مسئله‌ای که از جهت تاریخ تشکّل و ازگان علمی اسلامی شایان اهمیت است.

مترجمان اسلامی وظیفهٔ دوگانه‌ای بر عهده داشتند که عبارت بود از ارائهٔ روایت درستی از متون اصلی و انطباق واژه‌های مناسب بر مفاهیم جدید. در اینجا هم آنها بصیرت و هوشمندی از خود نشان دادند؛ در آغاز این واژه‌ها را از زبان عربی برمی‌گرفتند و به این ترتیب با استفاده از غنا و انعطاف‌پذیری

بود که کلمه‌ای است اصالتاً عربی، ولی چون این کلمه معانی مختلف داشت، لفظ فارسی جوهر به جای آن اختیار شد که بعدها در واژگان فلسفی و علمی اسلام خوب جا افتاد. بعضی از متکلمان قرن چهارم، مخصوصاً اشعری، لابد برای مخالفت با فلاسفه، همچنان واژه عین را برای دلالت جوهر ارسطویی به کار می‌بردند. اما به گفته خوارزمی، از قرن پنجم به بعد دیگر کسی بدان باز نگشت و امروز استعمال این واژه بدین معنی منسوخ شده است، زیرا میان واژه‌ها نیز مانند مفاهیم نوعی کشمکش هست که در آن واژه روشن‌تر و موجزتر و رساتر جانشین واژه‌های دیگر می‌شود. به هر تقدیر مترجمان سهم بس مهمی در تشکل و تکامل واژگان علمی اسلام داشته‌اند که تاکنون خوب مشخص نشده است و ما امیدواریم که آن را به قدر کافی باز نموده باشیم.

این مترجمان مواجه با مسئله دشوار دیگری بودند که برای حل آن چندان آمادگی نداشتند. این مسئله عبارت بود از بازشناختن کتابهای منحول از آثار اسیل. با این همه آنها توانسته‌اند به‌یمن حقیقت دوستی و مهارتی نسبتاً زیاد آن را حل کنند. نوعی روح انتقادی به آنها امکان می‌داد که کتابهایی را که اصالتشان محل تردید بود باز شناسند. مثلاً حنین چنان با سبک جالینوس آشنا شده بود که به آسانی می‌توانست حکم کند که آیا کتابی از آن پزشک بزرگ یونانی هست یا نه و به این ترتیب پاره‌ای از نوشته‌هایی را که به غلط منسوب بدو بود از میان آثار او بیرون انداخت. با این همه این نقادی همواره چندان مستوفی نبود و خطاهای فاحش خاصه خطاهایی از نوع اتولوجیای منحول و کتاب‌العلل را منتفی نمی‌کرد. این دو کتاب که به غلط منسوب به ارسطو شناخته شده بود در طی دوران قرون وسطی فلسفه مشایی را آلوده به خطاهای بسیار کرد. مترجمان و فیلسوفان اسلامی منحول بودن این کتابها را در نیافتند و آنها را برای اسکولاستیک لاتینی به میراث نهادند. اسکولاستیک لاتینی نیز آنها را چشم‌بسته به عنوان آثار ارسطو پذیرفت. ولی اموری در این میان ذی‌مدخل بوده است که از تقصیر مترجمان اسلامی می‌کاهد. دو کتاب مورد بحث را نخست سریانیان به ارسطو منسوب داشته‌اند و در نتیجه باید گفت که آنها بوده‌اند که مسلمانان را به اشتباه انداخته‌اند. در مورد اتولوجیای منحول باید گفت که چنانکه باومستارک به نحوی قاطع نشان داده است، دیگر هیچ جای

این زبان واژه‌های نوی ساختند که سکه‌های رایج بازار علم در آن زمان شد. وقتی هم که زبان عربی در تأمین واژه‌های مناسب کوتاه می‌آمد، آنها دست نیاز به سوی زبانهای دیگر دراز می‌کردند و از همین جا بود که واژه‌های یونانی و سریانی و فارسی و هندی این همه در علوم نوزاد اسلام راه یافت. برای آنکه تصویری از این معنی داشته باشیم کافی است که نگاهی به کتاب کوچک خوارزمی^۲ بیفکنیم که یکی از نخستین رسالات در این زمینه است و نمونه‌های جالبی از این واژه‌های نو به دست می‌دهد. مسلمانان در تمام علوم که از بیگانگان اخذ کرده‌اند پاره‌ای از واژه‌های فنی آن علوم را هم به‌وام گرفته‌اند، زیرا گاهی مفاهیم از الفاظ مبین آنها جدایی‌ناپذیر است. ظاهراً می‌توان به‌واسطه این الفاظ تعیین کرد که آیا فلان اثر نخستین بار از سریانی به عربی ترجمه شده است یا از یونانی؛ این تحقیقی است که روشنی بسیار بر منابع علوم اسلامی خواهد افکند. باومستارک Baumstark تحقیقی از این نوع در مورد اتولوجیای منحول کرده است که به آن اشاره خواهیم کرد. صرف‌نظر از الفاظ سریانی و فارسی و هندی، اصطلاحات یونانی بسیاری، چه به‌همان صورت اولیه خود و چه با کسب هیئت نو، به ادبیات عرب راه یافته است. دانشمندان عربی‌دان فهرستهایی از این اصطلاحات فراهم کرده‌اند و استعمال آنها را در کیمیا و طب عربی نشان داده‌اند. در فلسفه، مثلاً، از صورت واژه‌های هیولا (ύλη) و اسطقس (στοιχεῖον) و فانطاسیا (ψαντασία) و ناموس (νόμος) و لوقیا (λογος) می‌توان به‌وضوح دریافت که منشأ آنها کدام زبان است.

اصطلاح علمی تا حد زیادی دستاورد زمان است. هر چه بیشتر به کار رود بیشتر جا می‌افتد. ولی پیش از آنکه وضع ثابتی به خود بگیرد بی‌درپی از حالتی به حالت دیگر تحول می‌باید تا سرانجام بر هدف خود منطبق و با موضوع خود هماهنگ می‌شود. اصطلاحات فنی عربی نیز همین مراحل را پشت سر نهاده و تحوهای گوناگون یافته است. شکل نهایی آنها حاصل یک سلسله افت و خیزهاست. مثلاً ارسطو نخست به عین ترجمه شده

شکی در این سخن که موجب اشتباه مسلمانان سریانیان بوده اند باقی نمی ماند. زیرا او با بررسی بعضی از اصطلاحات فنی این کتاب ثابت کرده است که نخستین ترجمه عربی اثولوجیای مشهور از متن سریانی صورت گرفته است. قول به اینکه کتاب *العلل* نیز از همان زبان عربی برگردانده شده است، خاصه اگر بدانیم که موضوع آن کاملاً موافق تفکر کلامی سریانیان است، کمتر از آن یک قابل قبول نیست. به این ترتیب ادب سریانی از یک سو به ادب عرب خدمت کرده است و از سوی دیگر ناخدمتی، و اگر بسیاری از کتابهای علمی و فلسفی را بدان منتقل کرده در عین حال نوشته های منحولی را هم بدان راه داده است، و در هر حال آنچه در مورد مترجمان اسلامی می توان گفت این است که آنها اهل سهو و خطا نبوده اند سهل است در کار خود شرایط دقت و امانت را در کمال وظیفه شناسی به جای می آوردند.

مترجمان اسلامی بر وظیفه اصلی خود خدمت شایسته دیگری نیز افزودند، به این معنی که چون خواهان اشاعه دانش بودند نوشته های بسیار در زمینه های گوناگون از قبیل پزشکی در علوم طبیعی و کیمیا و نجوم و ریاضیات و فلسفه تألیف کردند. این نوشته ها یا مداخل، به مقتضای عنوان متواضعانه ای که غالباً نویسندگان بر آنها می نهادند، نخستین لمعه های مطالعات عقلانی را در جهان اسلام پراکند و چون ملخص وار تصویری کلی از علوم شناخته آن زمان به دست می داد نوعی کار تعمیم مقدمات علوم در میان عامه غیر متخصص بود که از آن پس کار تحقیق عمیق اهل تخصص آغاز شد و مسلمانان در مکاتب متنوع خود بالاستقلال بدان پرداختند

به این ترتیب می بینیم که کار مترجمان اسلامی بسیار قابل ملاحظه است، آنها فرهنگ عظیمی را بنیان نهادند. ترجمه هایشان چه از حیث لفظ و چه از جهت معنی شایسته کمال اعتماد است. سبب آن این است که آنها فرهنگ و تمدن یونانی را به معنایی که آورندگان آن فرهنگ و تمدن در می یافتند، صرف نظر از پاره ای اشتباهات، به جهان اسلام انتقال دادند. از جهت تاریخ علم نیز باید

گفت که این ترجمه ها ارزش دیگری دارد که در اهمیت کم از دیگر ارزشها نیست و آن اینکه این ترجمه ها یونان را به عربستان متصل کرد، اسکولاستیک غرب را متوجه علوم یونانی ساخت و خلاصه عهد باستان را به قرون وسطی پیوست. با واسطه این ترجمه ها بود که لاتینی زبانان با آثار کلاسیک بسیاری آشنا شدند. ما امروز هم بعضی از نوشته های یونانی را که این ترجمه ها از دستبرد زمان مصون داشته است و متن اصلی آنها دیگر وجود ندارد مدیون آنهایم.

* ترجمه فصلی است از کتاب ارغنون ارسطو در جهان عرب (*L'Organon d'Aristote dans le monde arabe*) نوشته ابراهیم مدکور، چاپ دوم، سال ۱۹۶۹، در مجموعه ای تحت عنوان «مطالعات اسلامی» به مدیریت اتین زیلسون Etienne Gilson عضو آکادمی فرانسه و لوئی گارده Louis Gardet. این فصل مانند دیگر فصول این کتاب بانوشتهای مبسوطی دارد که ما برای احتراز از اطاله کلام ناگزیر از حذف آنها شدیم.

۱. المقری، نفع الطیب من غصن الاندلس الرطب.

2. Madkour, *La place d'al Fārābī* (مقام فارابی) pp. 39-40.

۳. نیایه سوترا Nyāyauotra (= قاعده) متن فلسفی هندی منسوب به اکتشپاده گاوتمه (یا گوتمه) Akshapāda Gautama (Gotama) است که از او اطلاعاتی در دست نیست. تاریخ قطعی تحریر آن قرن چهارم میلادی است، ولی بعضی از قسمتهای آن متعلق به روزگاری بس قدیمتر است. در این کتاب نظام معروف به نیایه Nyāya ی منطق هندی آمده است. - م.

۴. مقصود کتاب *مفاتیح العلوم* خوارزمی است.